

جامعه‌شناسی کودکان؛ دیدگاهها و تحولات

گفت‌وگو با پروفسور آلیسون جیمز



• مسعود رجیبی

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه شفیلد

کودکان را مورد بررسی قرار دادم. این مطالعه بیشتر مطالعه‌ای مردم‌شناختی بود. کار دوم من رساله دکتری من در اوائل دهه هشتاد بود. پروژه بعدی من یک کار انسان‌شناختی بود که بریتیش آکادمی اعتبار آن را در اختیار من گذاشت. در این پژوهش این مسئله مورد بررسی قرار گرفت که ایده کودکان از تفاوت چیست. اساساً این تحقیق زمینه‌های مربوط به مسائل سلامتی را مورد توجه قرار می‌داد و در آن به این پرداخته شده بود که درک کودکان از مسئله «معلولیت» چیست. در این تحقیق دیدگاه کودک در این خصوص که «معلولیت» به چه معناست پرسیده شده بود. اینکه در نقطه‌نظر کودک معلول به چه لحاظ با دیگران تفاوت دارد و اینکه این تفاوت در ذهن کودک چگونه درک می‌شود. این پژوهش در دهه هشتاد در پلی تکنیک لندن انجام شد. پس از آن من به دانشگاه‌ها رفتم و به عنوان استادیار در انسان‌شناختی اجتماعی تدریس کردم. این دوره حدود ۱۰ سال به طور انجامید.

در این دوره پژوهش‌های مختلفی را انجام دادم که یکی از آنها مطالعه روی مفهوم خانواده بوده است. اینکه چگونه اعضای خانواده به همدیگر متکی‌اند. همچنین پروژه دیگری انجام دادم با عنوان درک کودکان از زمان و استفاده از زمان که با همکاری کریستین سن انجام شد. سپس در سال ۲۰۰۳ و به عنوان پروفسور جامعه‌شناسی به دانشگاه شفیلد آمدم. اخیراً پژوهشی را آغاز کرده‌ام با عنوان کودکان و فضای بیمارستان. اینکه تجربه کودکان از زمانی که در بیمارستان می‌گذرانند چگونه است و استفاده آنها از فضای بیمارستان به چه صورت است که امیدوارم به تغییراتی در چگونگی فضاهای مربوط به کودکان در بیمارستان بینجامد و آن را برای کودکان راحت‌تر سازد. همچنین کتابهایی نظری در خصوص جامعه‌شناسی کودکان نگاشته‌ام که نشأت گرفته از کارهای پژوهش با کودکان است.



آلیسون جیمز، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شفیلد انگلستان است و حوزه‌های مطالعاتی او جامعه‌شناسی کودکان و انسان‌شناسی اجتماعی است. وی پژوهش‌های متعددی را درباره ابعاد گوناگون زندگی کودکان انجام داده است. کتاب او و همکاری‌اش با عنوان جامعه‌شناسی دوران کودکی در سال ۱۳۸۲ به فارسی ترجمه شده است. در این گفت‌وگو سؤالاتی را درباره پیش زمینه‌های تاریخی و فرهنگی جامعه‌شناسی کودکان و وضعیت کنونی این رشته از او پرسیده‌ایم که پاسخهایش را مرور می‌کنیم.

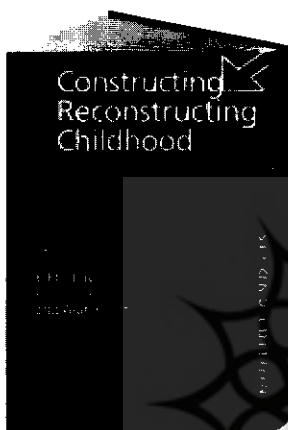
■ از وقتی که در اختیار کتاب ماه علوم اجتماعی قرار داده‌اید خیلی متشکرم. در ابتدا خلاصه‌ای از زندگی‌نامه علمی خود را برای ما بگویید: اولین پژوهش میدانی من با کودکان به سال ۱۹۷۷ برمی‌گردد در منطقه‌ای در شمال شرقی انگلستان. در این پژوهش من زندگی روزمره

A

علوم اجتماعی

شماره‌های ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲
بهمن، اسفند، فروردین
۱۳۸۴-۸۵

کشورهای اسکانديناوی نقش عمده‌ای در رشد و توسعه جامعه‌شناسی کودکان داشته‌اند چه از جنبه نگرش به کودکان به عنوان یک عامل اجتماعی و چه از منظر مسائل کلان ساختاری



■ ممکن است برای خوانندگان نشریه در خصوص پیش زمینه‌ها و سابقه تاریخی شکل‌گیری جامعه‌شناسی کودکان شرح کوتاهی ارائه دهید؟
بله؛ در ابتدا من از انگلستان آغاز کنم. مطالعات جامعه‌شناسی کودکان در انگلستان به دهه هفتاد و هشتاد میلادی برمی‌گردد. در این سالها تعدادی از پژوهشگران در این زمینه کار می‌کرده‌اند اما این افراد متأسفانه از کارهای همدیگر شناخت خوبی نداشتند. از جمله این افراد کریس جنکز، آلن پروت، جولیز آنیو و خود من. ابتدا ما در نشست مطالعاتی که در خصوص مردم‌شناسی دوران کودکی تشکیل شده بود گردیم آمدیم. این نشست در دانشگاه کمبریج سازماندهی شده بود. در این نشست افراد مختلفی که در سطح بین‌المللی در رشته‌های مختلف مربوط به مطالعات کودکان کار می‌کردند شرکت داشتند در خلال بحث‌ها و کارهایی که در آن زمان انجام گرفت ما دریافتیم که مسئله مورد علاقه مشترکی بین اعضا وجود دارد. آن نشست به انتشار کتابهایی منتهی شد که اینجانب و آلن پروت ویراستار آن بودیم. این کتاب با عنوان *Constructing and reconstructing childhood* در اوایل دهه ۹۰ میلادی به چاپ رسید.

کاری که به نظر ما در این کتاب انجام شده بود این بود که هر آنچه که در خصوص جامعه‌شناسی کودکان در انگلستان انجام شده بود مورد بازبینی قرار گرفت. تغییری که به نظر ما در خصوص جامعه‌شناسی کودکان انجام گرفته بود این بود که مطالعات کودکان از اینکه کودک را صرفاً در بستر خانواده مورد بررسی قرار دهند و یا آنکه به جامعه‌پذیری کودکان توجه نمایند به این سمت سوق پیدا کردند که کودکان و دوره کودکی را مستقلاً مورد مطالعه قرار دهند، به این معنی که کودکان یک گروه اجتماعی مستقل در نظر گرفته شوند و نگرش آنها در خصوص زندگی اجتماعی مورد سؤال قرار گیرد. این نگرش با نگرش سنتی غالبی که به جنبه‌های جامعه‌پذیری کودکان توجه داشت و همچنین با نگرش غالب در روانشناسی کودکان تفاوت داشت.

این پارادایم، پارادایم جدیدی بود که بیشتر علاقه داشت با کودکان تحقیق انجام دهد و نه آنکه روی کودکان تحقیق انجام دهد. به نظر من این حرکت، حرکتی قوی بود که در جامعه‌شناسی کودکان در انگلستان روی داد به خصوص آنکه این نگرش توسط شورای مطالعات اقتصادی اجتماعی مورد حمایت قرار گرفت و برنامه پنج ساله‌ای با هدف بررسی و مطالعات زندگی روزمره کودکان توسط این شورا به تصویب رسید. این تحقیق با نام مطالعات کودکان ۵ تا ۱۶ ساله شامل بیست پروژه تحقیقی می‌شد که زندگی روزمره کودکان در انگلستان را در دوران کنونی مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌داد.

در خصوص جامعه‌شناسی کودکان در معنای عام، کشورهای اسکانديناوی نیز نقش عمده‌ای در رشد و توسعه جامعه‌شناسی کودکان

داشته‌اند چه از جنبه نگرش به کودکان به عنوان یک عامل اجتماعی و چه از منظر مسائل کلان ساختاری. از جمله این مراکز دانشگاه نروژ است. در سایر کشورهای اروپایی نیز مراکزی برای مطالعات کودکان وجود دارد از جمله در اسلو و ... اما این مراکز زیاد نیستند. مراکز معدودی نیز در آمریکا وجود دارد.

■ به نظر شما در بستر زندگی اجتماعی چه روی داد که رشته‌ای به عنوان جامعه‌شناسی کودکان به صورت رشته‌ای جدید شکل گرفت؟
من فکر می‌کنم این رویداد تا حدی به این مسئله باز می‌گردد که در کلیه مطالعات اجتماعی و جامعه‌شناختی سمت و سوی مطالعات از توجه به مسائل کلان و بزرگ به سوی مطالعات خرد دامن‌تر تغییر جهت داد. تاحدی نیز مطالعات جامعه‌شناسی کودکان متأثر از مطالعات فمینیسم است که در آن استدلال شد که تنها یک روایت از نگرش اجتماعی وجود ندارد بلکه نگرشهای اجتماعی مبتنی است بر جایگاهی که فرد در آن قرار گرفته است. جامعه‌شناس فنلاندی، لینا آلانن در خصوص رشد و توسعه رویکردهای فمینیستی و رویکردهای مربوط به جامعه‌شناسی دوران کودکی و مقایسه این دو، مطالعاتی انجام داده است. به این ترتیب رشد جامعه‌شناسی دوران کودکی تاحدی به این دلیل است که رویکردهای مختلف به جهان اجتماعی به رسمیتی شناخته شد. در جامعه‌شناسی فمینیستی، رویکردهای مبتنی بر جنسیت مورد توجه و عمل قرار گرفت و در جامعه‌شناسی دوران کودکی رویکردهای مبتنی بر سن. همه این مسائل با مسئله دیگری هم آمیخته بودند و آن عبارت بود از افزایش علاقه به حقوق کودکان و صدور بیانیه سازمان ملل در خصوص حقوق کودکان در سطح جهان. همه این مسائل به اینجا انجامید که احساس شود یک واقعیت تازه اجتماعی پدید آمده است و لذا سمت و سوی مطالعات را به خود جلب کرد.

این مشکل وجود دارد که کودکان اغلب به صورت زیرمجموعه‌ای از یک مشکل اجتماعی تقلیل داده می‌شوند

تغییر عمده‌ای که جامعه‌شناسی دوران کودکی توانست پدید آورد آن بود که به کودک به طور مستقل نگاه کند با این نگرش که منافع و علایق کودک همیشه با منافع و علائق خانواده یکی نیست

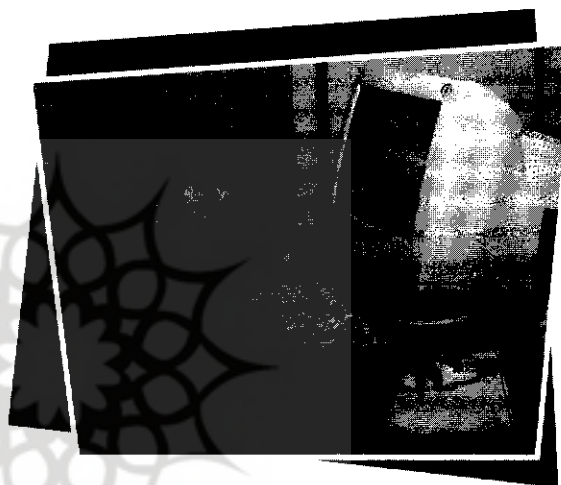
■ علاقه‌مندم بدانم که در انگلستان تعامل بین شما به عنوان مسائل جامعه‌شناسی کودکان و سیاستگذاران به چه صورت است. آیا این ارتباط ارتباط رضایت‌بخشی است؟

من فکر می‌کنم این تعامل، تعامل دشواری است. به نظر می‌رسد این تعامل باید به شکل بهتری باشد. من فکر می‌کنم و علاقه دارم این گونه فکر کنم که کارهایی که من در زمینه جامعه‌شناسی دوران کودکی انجام داد از طرف سیاستگذاران در صحنه سیاستگذاری مورد توجه قرار گرفته است به خصوص این امر در حیطه سازمانهای غیردولتی قابل توجه بوده است. بسیاری از مؤسسه‌های خیریه اجتماعی، مؤسسه‌های مربوط به کودکان در انگلستان که در زمینه حقوق کودکان کار می‌کنند از کارهایی که در زمینه جامعه‌شناسی دوران کودکی انجام گرفته است تأثیر پذیرفته‌اند و نگرش خود را به سمت و سویی که نگرش و دیدگاههای خود کودکان را مورد توجه قرار دهند تغییر داده‌اند. از این رو می‌توان گفت که مطالعات جامعه‌شناسی دوران کودکی تأثیرگذار بوده است.

در خصوص دولت سیاستگذارهای دولتی کلان این تعامل کمی دشوار بوده است به این دلیل که حس می‌شود کلیه افراد فکر می‌کنند که همه چیز را در خصوص کودکان می‌دانند و چون بالغ‌اند، چیزی در خصوص کودکان وجود ندارد که آنها ندانند و می‌دانند که چه چیزی برای کودکان خوب و چه چیزی برای آنها بد است. از این رو، تأثیرگذاری در حیطه دولتی تلاش بیشتری می‌طلبد و تأثیرپذیری و پاسخگویی سیاستهای دولتی نسبت به یافته‌های تحقیقات اجتماعی امری دشوار است. این پیش داوری وجود دارد که برخی اوقات سیاستگذاران دولتی نمی‌خواهند گوش بدهند که در حیطه جامعه‌شناسی دوران کودکی چه می‌گذرد.

■ درباره موانعی که در برابر رشد و توسعه جامعه‌شناختی دوران کودکی قرار دارد چه فکر می‌کنید.

به نظر من اولین مانع (همان طور که قبلاً گفتم) این است که در خصوص این رشته، این مشکل وجود دارد که همه افراد فکر می‌کنند همه چیز را درباره آن می‌دانند. همه افراد زمانی کودک بوده‌اند و همه فکر می‌کنند که کودک بودن یعنی چه و اینکه دنیا از نگاه یک کودک چگونه است. از این رو در این رشته خاص، فهم عرفی افراد بخش قابل توجهی را به خود اختصاص می‌دهد. آنچه که باید در مقابله با این نگرش انجام گیرد این است که دائماً بر این نکته تأکید شود که کودکان، همه مثل هم نیستند بلکه گروه اجتماعی‌ای هستند که همانند سایر گروه‌های اجتماعی، افراد گروه تنوع بسیار زیادی نسبت به همدیگر دارند. این تنوع متأثر از شرایط اقتصادی - فرهنگی، خانوادگی و آموزشی است. من فکر می‌کنم که گاهی افراد امتناع می‌کنند که به این کمبودهای ساختاری که بین کودکان تمایز می‌گذارد توجه کنند. از طرف دیگر این مشکل وجود دارد که کودکان اغلب به صورت زیرمجموعه‌ای از یک مشکل اجتماعی



■ در حال حاضر جامعه‌شناسی دوران کودکی در بستر کلان مطالعات جامعه‌شناسی در اروپا چه وضعیتی دارد؟

همان طور که گفته شد رشد این رشته به کندی و به سختی صورت گرفته است اما من فکر می‌کنم که در حال حاضر این رشته بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته و به رسمیت شناخته شده است. در کلیه مطالعات مربوط به کودکان که در گذشته انجام می‌شده است کودک به طور عمده در زیر مجموعه مسائل خانواده مورد مطالعه قرار داشته و جهت‌گیری عمده در این مطالعات روی ارتباط کودک با خانواده متمرکز بوده است.

تغییر عمده‌ای که جامعه‌شناسی دوران کودکی توانست پدید آورد آن بود که به کودک به طور مستقل نگاه کند با این نگرش که منافع و علایق کودک همیشه با منافع و علائق خانواده یکی نیست. به این ترتیب ما نیاز داریم به نگرش‌های کودکان به طور مستقل به عنوان نقطه شروع نگاه کنیم. به نظر من این تغییر نگاه قدم مهمی بود. جایگاه جامعه‌شناسی کودکان در بستر کلان مطالعات اجتماعی در حال حاضر به نظر من جایگاه به رسمت شناخته شده‌ای است. در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شاخه‌ای با عنوان مطالعات اجتماعی دوران کودکی و کودکان وجود دارد. همچنین همانطور که قبلاً گفتم شورای مطالعات اقتصادی اجتماعی بیش از پیش برنامه‌های مربوط به مطالعات کودکان را مورد حمایت قرار داده است که از جمله آن، تهیه برنامه‌ها و عناوین درسی مرتبط با جامعه‌شناسی کودکان برای سطح لیسانس است. حدوداً بیست تا بیست و پنج سال طول کشید که جامعه‌شناسی کودکان به این سطحی که امروزه در آن قرار دارد برسد و به نظر من این رشته امروزه جای خود را در بستر مطالعات جامعه‌شناسی به خوبی باز کرده است.

اگرچه همه کودکان مراحل رشد بیولوژیک مشابهی دارند اما بستر اجتماعی که این رشد در آن روی می‌دهد اهمیت بسیار زیادی دارد و من فکر می‌کنم افراد گرایش دارند که اهمیت بستر اجتماعی برای کودکان را نادیده گیرند

من فکر نمی‌کنم که کودکان لزوماً به دنبال قدرت بیشتری باشند. آنچه که آنها می‌خواهند آن است که آنها را بیشتر درک کنیم. شاید اعطای قدرت به آنها با این تعبیر درست باشد که آنها بتوانند بیشتر خواسته‌ها و نگرششان را به گوش افراد بزرگسال جامعه برسانند

تقلیل داده می‌شوند.

■ به عنوان حسن ختام، اگر مطلبی ناگفته مانده است بیان کنید. برای من جالب است بدانم که این دیدگاه در فرهنگها و جوامع مختلف دیگر به چه صورت راه خود را باز می‌کند. برای شخص من این پیشرفت بزرگی است که این دیدگاه در سایر جوامع نیز مورد توجه قرار گرفته است جوامعی که در آن جایگاه کودکان، مسئولیتهای کودکان و رشد و تکامل آنها با توجه به مشکلاتی و چشم‌اندازهایی که با آن ممکن است مواجه باشند کاملاً متفاوت است. از این رو آنچه که برای من اهمیت زیادی دارد این است که نگاه کنیم مطالعات جامعه‌شناسی کودکان در چه جوامعی انجام شده است و به کمک این مطالعات که در جوامع مختلف صورت می‌گیرد جایگاه کودک را با نگرش ساختار اجتماعی نگاه کنیم نه آنکه فرض کنیم کودکان در همه جای دنیا یکسان‌اند. کودکان در کشورها و جوامع مختلف قابلیت‌ها و تواناییهای بسیار مختلفی دارند و چشم‌اندازهای آنها به طور بسیار عمیقی از هم متفاوت است.

■ همان‌طور که می‌دانید این مصاحبه در ایران منتشر خواهد شد. آنچه که کودکان در ایران تجربه می‌کنند با آنچه که یک کودک در جامعه کنونی انگلستان تجربه می‌کند بسیار متفاوت است. تصویر جنگ در کتابها و خاطرات بسیاری از کودکان ایرانی هنوز زنده است. برای همکاران ایرانی خود که در جامعه‌ای به لحاظ فرهنگی و زیرساختهای اجتماعی بسیار متفاوت پژوهش اجتماعی انجام می‌دهند، چه توصیه‌ای دارید؟

به نظر من به لحاظ روش تحقیق، تفاوتی میان اینجا و جامعه ایران وجود ندارد. من مطالعات کیفی را ترجیح می‌دهم و فکر می‌کنم که برای مطالعه کودکان در سایر جوامع نیز مطالعات کیفی اهمیت بیشتری داشته باشد. این روشها می‌توانند فهم و درک بهتری از آنچه که کودک در زندگی اجتماعی خود تجربه می‌کند کسب کنند. در عین حال توجه به سایر عوامل کلان نیز اهمیت دارد از جمله تغییراتی که در عرصه دسترسی کودکان به آموزش پدید آمده است و یا دسترسی آنها به استandarدهای زندگی و امکانات خانواده. به این ترتیب روشهای کیفی را می‌توان با در نظر داشتن ساختارهای جامعه‌شناسی کلان که کودکان در آن واقع هستند انجام داد. یکی از چیزهایی که من در آخرین کتابم *Constructing childhood: Theory, Policy and Social Practice* به آن پرداخته‌ام این نکته است که ایده‌های مربوط به کودکان به عنوان یک عامل اجتماعی را با ایده‌های کلانتر ساختاری ادغام کنیم. زیرا به نظر من ساختارهای کلان اجتماعی وجود ندارد که به افراد قدرت عمل کردن می‌دهند و یا آنکه مانع آنها از عمل کردن می‌شوند. این ساختارها در مورد کودکان نیز وجود دارد که کودکان به این ساختارها پاسخ داده و با آن سروکار دارند و این ساختارها زندگی کودکان را به شیوه‌های خاصی شکل می‌دهد.

به این ترتیب که کودکانی که فقیرند یا کودکانی که از برخی خانواده‌های خاصی باشند احساس می‌کنند که مورد توجه قرار نمی‌گیرند زیرا به یک خانواده و یا گروه خاصی تعلق دارند. بنابراین دوباره باید تأکید کنم که هر کودک به نوبه خود فردیت دارد و ما نیاز داریم شرایط فردی هر کودک را درک و فهم کنیم. بنابراین مانع دیگری که بر سر راه به رسمیت شناخته شدن جامعه‌شناسی دوران کودکی وجود دارد این است که از طرف افراد بالغ جامعه، چه به عنوان سیاستگذاران و چه از میان سایر رشته‌های آکادمیک، اراده و تمایلی وجود ندارد که باور و اذعان کنند که کودکان در جامعه عامل‌های اجتماعی‌اند که در قالب افراد نقش اجرا می‌کنند. می‌توان گفت بخشی از این مشکل به این برمی‌گردد که تفکرات غالب سنتی روانشناسی رشد که عمدتاً نشأت گرفته از ملاحظات بیولوژیک است هنوز قوت دارد. در این طرز تفکر این‌گونه انگاشته می‌شود که متن اجتماعی برای کودکان اهمیت کمتری دارد که من با این ایده مخالف هستم. اگرچه همه کودکان مراحل رشد بیولوژیک مشابهی دارند اما بستر اجتماعی که این رشد در آن روی می‌دهد اهمیت بسیار زیادی دارد و من فکر می‌کنم افراد گرایش دارند که اهمیت بستر اجتماعی بر روی کودکان را نادیده گیرند. مانع دیگر آن است که کودکان کسی را ندارند که از جانب آنها سخن بگوید، آنها به عنوان شهروند حقوقی ندارند. به این ترتیب سازوکاری که کودکان بتوانند از طریق آن نسبت به حقوق خود انتقاد کنند و خواسته‌های خود را به گوش بزرگسالان برسانند وجود ندارد. این مسئله خود به روابط بین نسلها مربوط می‌شود به این صورت که در جامعه انسانی، قدرت عمدتاً در دست بزرگسالان قرار گرفته است و کودکان نمی‌توانند در خصوص زندگی خود تصمیمی بگیرند.

■ به نظر می‌رسد جامعه‌شناسی دوران کودکی به دنبال آن است که به کودکان به عنوان یک گروه اجتماعی قدرت تصمیم‌گیری بیشتری بدهد آیا این برداشت درست است؟

من فکر می‌کنم که این ایده به طور کامل درست نیست. ما لزوماً به دنبال آن نیستیم که به کودکان قدرت بیشتری دهیم. من فکر نمی‌کنم که کودکان لزوماً به دنبال قدرت بیشتری باشند. آنچه که آنها می‌خواهند آن است که آنها را بیشتر درک کنیم. شاید اعطای قدرت به آنها با این تعبیر درست باشد که آنها بتوانند بیشتر خواسته‌ها و نگرششان را به گوش افراد بزرگسال جامعه برسانند. اما این به آن معنی نیست که کودکان قدرت بیشتری برای عمل داشته باشند در عین حال که این مسئله هم مهم است. آنچه اهمیتش از همه بالاتر است آن است که ما درک کنیم کودک بودن یعنی چه؟ برای جواب به این سؤال باید به حرفهای آنها گوش کنیم نه آنکه به مفروضات خودمان در مورد کودکان بسنده کنیم. برای شخص من مسئله مشخصاً این است که دریابیم دنیا از چشم کودکان چگونه است.